

نیست و نباید فکر کرد آنهایی که دفترچه بیمه دارند اگر آنرا مثل مال بد بیخ ریش صاحبش انداختند و خود را از پرداخت حق بیمه خلاص کردند فردا وقتی مریض شدند فوری در بیمارستان های خصوصی و دولتی به روتی ایشان باز میشود و با يك تلفن آمبولانس جلو در خانه آنها حاضر و آماده ایستاده است - آنقدر خوش بین و بلند پرواز نباشید - بستری کردن بیماری در بیمارستان های طهران، آنهم وقتی که بیمار بدبخت و بی استطاعت باشد از جنگ استالین گراد بمراتب سهمگین تر است و پیروزی در بستری کردن بیمار مثل فتح چنین نبردی افتخار آمیز میباشد و من خوشبختانه با کمک یکی از دوستان بزرگووارم که جراح عالی قدری است باین پیروزی نائل آمدم و بیمارم را در مریضخانه ای که متعلق به بخش خصوصی است بستری کردم - کار این دوست عزیز به وصف و ارزش گذاری درنمیاید، داستان لطف او همان داستان باریدن ابربرتشنه ای راه گم کرده در بیابان است - البته بیابان و ازدهای رسا برای برهوت طهران نیست، برهوت هم نارساست، طهران جهنمی شده است که انسان در آن همه را بچشم خود در حال سوختن میبیند، دارا و نادر، عالم و عامی، بیکار و برسرکار، از همه فریاد و ناله و نفرین بلند است، بدبختی است که در جهنم نجات یافتن و نجات دادن معنی و مفهومی ندارد، کسی که خودش در حال سوختن است چگونه میتواند دیگری را از سوختن نجات دهد؟ خفته را خفته کی کند بیدار! ...

واقعاً انسان متحیر میشود که ظرف این چهار پنج سال اخیر هیئت حاکمه چه نقشی زده است که حتی یک نفر از کار خود راضی نیست - از هر کس حال و احوالش را پرسید همینکه دانست سر شما جائی بند نیست که برایش دردسر فراهم کنید شروع میکند به شمردن مشکلات خود و آنقدر میگوید که شما بکلی غم و اندوه خود را فراموش مینمائید - بنظر من این روزها شفا بخش ترین داروها برای تسکین آلام و رنجها گوش دادن به رنج و آلم دیگران است - آنچه تبلیغ کنندگان بی هنر در رفاه و پیشرفت ملک و ملت با هیجان و اعتقاد مصنوعی بگوش مردم میخوانند بی نظایده و نظیر حرکت آن راننده ایست که بر صورت خود ماسک يك دلقك خندان سیرك زده بود ولی زیر ماسک چهره ای آشفته از وحشت داشت و کافی بود ماسک برداشته شود تا وحشت او هر بیننده را به نگرانی اندازد...

- داستان حقیقی و مربوط به سال های پیش است - من دانشجوی دانشکده حقوق بودم و وسیله رفت و آمدمیان شهرستانه اتوبوسهای پست موسسه حمل و نقل فولادی بود - تعطیلات تابستان آغاز شده بود و من با چند نفر از همشهریها بشهر خود شیراز میرفتیم - هر کس برای افراد خانواده خود به فراخور حال و احوال سوقات مناسبی از طهران آورده بود که در چمدانش بود یکی از ما، آقای فریدون توللی شاعر گرانمایه و دوست دیرینه من چند عدد ماسک به شکلهای مختلف و مسخره برای بچه های خانواده آورده بود که چون در چمدان می شکست آنها را بدست گرفته بود و وقتی به گاراژ فولادی سه راه امین حضور وارد شدیم نگاه همه مسافران بسوی این ماسکها جلب شد - بالاخره در اتوبوس سوار شدیم، ماشین نفیرکشان از گاراژ بیرون آمد، خیابان ری را پشت سر گذاشتیم، از شاه عبدالعظیم گذشتیم و راهی بیابان شدیم شوهر که جوانی خوش مشرب بود کم کم باماً سر صحبت را باز کرد و از ماسکها که بدر چه کار میخورند

سؤال نمود و وقتی فهمید اسباب بازی هستند اجازه گرفت یکی را امتحان کند، آنرا گرفت و بصورت گذاشت و در آئینه جلو اتوبوس خود را تماشا کرد، قهقهه ای زد و شروع کرد به متلك گفتن و شوخی کردن و کم کم مسافری هم در شوخیها و متلكها شرکت نمودند، محیطی گرم و دوستانه درست شد - همینطور سرگرم میرفتیم تا رسیدیم به قم و از آنجا به کاشان، آن زمان اتوبوسهای پست برای تحویل دادن محمولات پستی از کاشان هم میگذشتند - پس از توقیف کوتاه بطرف نظنز حرکت کردیم - جاده نشیب و فراز پشت هم داشت و شوهر یکی از ماسکها که شکل دلقك سیرك داشت و از خنده دهانش تپناگوش باز شده بود بصورت گذاشت و شروع کرد به آواز ضربی و کوچه باغی خواندن و مسافری هم با او دم میگرفتند و کف میزدند و هر دفعه که بشکن زنان برمیکشت و مسافری را با آن ماسک مضحك تماشا میکرد شلیک خنده بلند میشد - راه ادامه داشت، تا در سراسیمی تندى که اتوبوس سرعت میرفت و مسافران سرگرم خواندن و زدن بودند، من چون نزدیک شوهر بودم شنیدم مرتب میگوید، یا ابوالفضل، یا حسین شهید، یا ضامن آهو و هراز گاهی هم بسر خود میزند، مسافران بخيال اینکه ادا در میآورد مرتب کف میزدند و دم میگرفتند - ناگهان اتوبوس با سرعت از جاده خارج شد و به دامنه تپه ای که خوشبختانه ارتفاع زیادی نداشت رسید و از آن بالا رفت و روی تپه ایستاد - سکوتی وحشتناک اتوبوس را گرفت - شوهر ماسک مسخره را از صورت برداشت و برگشت نگاهي بمسافرین انداخت - چهره او یکپارچه وحشت بود - گفت بچه ها عزرائیل را جواب کردیم، ترمز بریده، بیائید پائین بیینم چه خاکی میتوانم بسم کنم - همه ساکت و آرام پیاده شدیم - معلوم شد همان وقت که مرتب یا ابوالفضل و یا ضامن آهو میگفت ترمز بریده بود و چون می دانست همه بدهن مرگ میرویم بسرش میزد، اما ماسک لعنتی که خنده دهانش را تا بناگوش باز کرده بود مسافری را در غفلتی شیرین فرو برده بودو حرکات اضطراب انگیز او را شوخی و لودگی خیال میکردند - تا امروز هیچگاه صورت وحشت زده و چهره تکیده از ترس و هراس او که از زیر ماسک بیرون آمد از یاد من نرفته است -

امروز وقتی به سخنان مبالغه آمیز عده ای که ماسک رفاه و توسعه بر چهره گذاشته اند گوش میدهم ماسک دلقك خندان و راننده وحشت زده بخاطر مایه، اینها میخواهند مردم تلقین اعتماد و آرامش کنند - با همین آقایان وقتی در خلوت گفتگو میکنید می بینید چه دل پری از اوضاع دارند، هر کس سعی میکند گناه را بگردن دیگری اندازد اینها در غفلتی وحشتناک غوطه وورند، سر سوزنی از حوادث دیروز عبرت نمیگیرند اصرار غریبی دارند که دستگاه های اجرائی را در بخشندگی حاتم طائی کنند و مردم را در حد در یوزگی بگدای سامره تنزل دهند، غافل از اینکه بسیاری از بخشندگیها نه فقط شایسته تحسین نیست، بلکه برعکس در خور تقبیح و سرزنش است - اگر دولت آزادی را بخشید و خودش راساً فضای آزاد عطا کرد چنین فضای آزادی مثل اعانه و مقررری در خطر قطع و حذف است و هر موقع مصلحت اقتضا کرد به فضای مختنق و تیره مبدل خواهد شد و مردمی هم که آزادی را مثل گرده نان گرفتند و شکرانه بجای آوردند غلط میکنند بر خود نام آزادیخواه

و آزاد منش میگذارند اینها بهتر است به نوانخانه بروند و همانجا ساکن شوند و در صف مردم خود را جا نزنند!...

قضیه درست عکس اینست، این مردم هستند که با بیداری و حرکت خود، که اظهر من الشمس است دارند فضای آزاد بوجود میآورند، دولت اگر افتخاری برای خود قائل است باید باین علت باشد که اشتباهات خود را ادامه نداده و خواست مردم را اجرا کرده است و گرنه مثل حاتم طائی دست در جیب فتوف کردن و مبلغی آزادی بیک مشت مستمند مفلوک بخشیدن نه فقط افتخاری ندارد بلکه درست نقض غرض است، چون این دیگر اسمش آزادی نیست، در حقیقت سکه ایست که روی آن کلمات فضای آزاد نقش شده و مانند عیدی و مقرری دادنی و گرفتنی است!...

عوامل ندانم کار مثل همیشه دارند این فضای آزاد را در کمال ناشیگری مسموم میکنند و میان مردم و دولت فصلهای ژرف پدید می آورند، فوری یک آقا و یک نوکر میسازند، آقا ذاتا بخشنده میشود و نوکر ذاتا محتاج و مفلوک، آقا همینکه نوالهای جلو نوکر انداخت باید شکرانه نعمت بجای آورد و زمین خدمت و اطاعت ببوسد و کوچکترین اعتراضی به کمیت نواله نکند، چون او بر اثر جهل و نادانی صلاحیت اعتراض ندارد و صلاح او را دستگاه های اجرائی بهتر میدانند و اگر نعمت کمتری باو میدهند صلاحش را چنین تشخیص داده اند، چون ممکن است ثقل کند و جانش از قالب بدر رود - بر اثر چنین نحوه تفکری است که وقتی از سخنگوی دولت در باره دادن آزادیهای مختلف بمردم سؤال میکنند ایشان میگویند، آزادیها را نمیشود یکدفعه داد، باید کم کم و بتدریج داده شوند - مقصود ایشان اینست که مردم ظرفیت هضم تمام آزادیها را ندارند. همانطور که اشاره رشت این احتیاط به ملاحظه عدم صلاحیت مردم در تشخیص حال و احوال خود است که ممکن است بر اثر بی اطلاعی زیاده روی کنند و به ثقل آزادی مبتلا گردند - اما همین آقایان در تبلیغات حزبی اساس و پایه را بر مشارکت مردم میگذارند، یعنی همین مردمی که اهلیت و صلاحیت دریافت تمام آزادیها را ندارند باید در همه امور و تصمیمات مشارکت نمایند، حالا چطور میشود از مشارکت چنین مردم بی صلاحیتی بهره گرفت چیزی به عقل من نمیرسد، جز اینکه اینها باید فقط گوش دهند، چون لابد مسائل دیگری را هم مانند همین آزادی حد و اندازه اش را نمیدانند و دستگاهی میباید آنرا طرح و بررسی کند و سپس لطف نماید و بتصویب آنها برساند - اینجاست که اصل عدم تمرکز که آنقدر روی آن تکیه میکنند و برایش سمینار و کنفرانس و صد نشست و برخاست درست مینمایند مثل حباب صابون از هم باز میشود و معلوم میگردد از بالای پله به پائین آمدن آسانتر است تا از پائین بیلا رفتن و دستورات اگر از بالا فرود آید و در واقع ستوط کند بهتر قالب میشود تا از پائین بیلا رود و جرح و تعدیل گردد و در بالا به تصویب و تأیید برسد، نتیجه آنکه عدم تمرکز به تمرکز مبدل میشود.

این ندانم کاریهاست که باور مردم را سست کرده و بمحض شنیدن و دیدن یا خواندن آنچه مربوط بدستگاه های اجرائی میشود میگویند دروغ است، اداست - مردم تقصیر ندارند آنها را به ادا و دروغ عادت داده اید - الان در اوج طلب و تشنگی

مردم به حقیقت شنوی و مشاهده کارهایی که جنبه تظاهر و صحنه سازی نداشته باشد و خلاصه دروغ و وعده در آن کمتر احساس گردد، یکدفعه گروه بررسی مسائل ایران به صحنه می پرد و در نقش یک منتقد سرسخت و ضد وضع موجود خود را معرفی میکند یا بزبان دیالکتیکی خودشان، که هگل را در قبر می لرزاند و مارکس را گور بگور میکند، اتنی تری مقابل تر وضع موجود میشوند تا سن تری پدید آورند که در حقیقت حکومت آینده و همان بهشت موعود باشد - اول انتقاد را از حزبی که قبلا در کار بوده آغاز میکنند و آنرا علت و منشاء تمام مفسدات امروز معرفی مینمایند و تا آنجا پیش میروند که بدان استناد جوانمردانگی در مبارزه با افراد غیر حزبی میدهند - سپس انتقاد آمیخته با احتیاط از حزبی که فعلا در کار است شروع میشود و در عین طاعت و انقیاد از نظام آن با برگزیدن نام گروه بجای جناح خود را رندانه از دستگاه رهبری آن کنار میکشند و علت برگزیدن این نام را تصمیم دموکراتیک اکثریت گروه عنوان مینمایند و در اصل محترمانه حزب موجود را نفی میکنند و دموکرات منشا نه تراز این دو اتخاذ تصمیم در باره رهبری گروه است که آن دیگر عالی است رهبری به صورت دسته جمعی، مثل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و چین پس از مرگ مائو و موریتانی بعد از برکناری مختار الدده! - و این بمامیفهماند که گروه تمایل سوسیالیستی دارد و مخالف فردگرائی است و رهبر گروه هم مثل همه کارهای ما در یک شب در گروه حل میشود و چون عضو کوچکی بی نام و نشانی اختیار میکند و صرفا بخدمت می پردازد - و سرانجام از مصاحبه تلویزیونی اینطور استنباط میشود که گروه خیلی عجله در پیاده کردن نظرات خود دارد، البته نه در این دولت، بلکه در دولتی که خودش تشکیل بدهد - ملاحظه میفرمائید، این همان ندانم کاری است که باور و اعتماد مردم را متزلزل کرده است - افراد این گروه را تا آنجا که من بیاد دارم واز دید یک فرد خارج از حزب در آن زمان مشاهده میکردم اکثر اعضا حزب قبلی بودند و بعضی از آنها را دبیر کل وقت بمدارج بالای دولتی ترقی داد و در طراز خودش برصندلیهایی نشانند که مردم از فرط تعجب بیشتر بشوخی تلقی میکردند - البته امروز دیگر تعجبی بر نمی انگیزد چون آنقدر انتصابات بی معنی بعمل آمده که مردم دیگر ول داده اند - حالا آقایان کارهای آن حزب را فساد آلود و تا حد ناجوانمردی محکوم میکنند و من نمیدانم اینکار ایشان جوانمردی است؟ و آیا در حزبی که حالا عضویت دارند و مصلحت اقتضاء نمیکند رسماً از آن خارج شوند با تبدیل کردن نام جناح به گروه و ادای بیمزه رهبری دسته جمعی و اینکارهایی که گذشته از دم خروس خود خروس با تمام قد وقامت در آن قوقولیتوقو میکنند میتوان کاری انجام داد؟ میخواهید مردم بشما اعتماد کنند و شما دولتی تشکیل دهید و آبهای رفته ای که خودتان هرز نادماید دوباره بجوی برگردانید؟ اگر چنین می پندارید اشتباه میکنید، نه مردم بشما اعتماد میکنند و نه شما افرادی هستید که توان برگرداندن آبهای رفته را بجوی داشته باشید، چون هیچ وقت چنین قصدی نداشتاید و حالا هم ندارید، سالهاست که با حرف هزاران قصر خیالی برباد هوا بنا کرده اید که همه فرو ریخته و برباد رفته است، این چه اصراری است کاری که خودتان و مردم نتیجه نهایی آنرا میدانید به عبث آغاز

گروه بررسی
مسائل
ایران

کنید؟ -

در موقعیتی چنین حساس مسائل را بشوخی نگیرید، خودتان و مردم را به دردسر نیندازید - بهترین خدمت برای شما ترك خدمت است - وقتی دولت فضای سیاسی آزاد عطا میکند، امثال این گروه از اعطایش بهره‌مند میگردند و پس از يك عمر فردگرایی ادعای اجتماع گرایی، مینمایند و خیال میکنند مردم هم باور مینمایند، من مبهوتم که مردم در نظر اینها چه کسانی هستند!

آنهایی که حساب دستشان است و فضای نسبتاً آزاد کنونی را ناشی از حرکت و خواست مردم میدانند از قدرت ضد آن که در دستگاه‌های اجرائی است غافل نیستند و بهمین مناسبت يك سانسور درونی آنها را آزار میدهد که مدتها قبل در باره آن زیر عنوان خود سانسوری به تفصیل بحث کرده‌ام و تا این نوع سانسور وجود دارد و نویسنده یا گوینده برای گریز از دردسر باید کلمات را سبک سنگین کند فضای آزاد سیاسی توهمی بیش نیست - مردم اگر برای آزاد زیستن لیاقت داشته باشند خودشان آنرا بدست می‌آورند و هم اکنون احساس میشود به ضرورت چنین زیستی آگاه شده‌اند و همین مقدار فضای نسبتاً آزادی که بدست آورده‌اند نقطه امیدی است و جالبترین اثر آن انتخابات کانون و کلاست، و کلائی که عنوان پیشرو داشتند و انتخابات را بردند همه مردمانی شرافتمند و آزادمنشند و امثال اینها در سایر قشرهای اجتماع هم وجود دارد که اگر مردم آزادی انتخاب داشته باشند آنها را برمی‌گزینند - این انتخابات نمونه خوبیست برای آگاهی سخنگوی

دولت که مردم به درجه‌ای از بلوغ فکری رسیده‌اند تا از آزادیها سوء استفاده نکنند. و وقتی فرصت انتخاب داشته باشند میتوانند سره را از فاسده تشخیص دهند، منتهی دولت باید در معیارهای خود تجدید نظر کند - بیشتر خرابکاران خرابکار نیستند و اغلب از فرزندان نخبه این آب و خاکند و به غلط بر آنها مهر باطل میزنند، و بیشتر آنهایی که خادم تصور میشوند نه فقط خدمتی انجام نمیدهند بلکه منشاء تمام مفاسد و خرابکاریهای امروز هستند و اینها هستند که در پناه یکی دو شعار بی‌محتوی و خالی از اعتقاد مردم را چپاول میکنند و نه تنها بین دولت و ملت فاصله‌های عمیق بوجود آورده‌اند، بلکه مردم را چنان نسبت بیکدیگر بی‌اعتماد و خشمگین کرده‌اند که انسان باید مسلحانه بخرید روزانه رود، چون اگر کوچکترین اعتراضی به قیمتها شد گذشته از باران فحش و ناسزا که بر خریدار خواهد بارید، کار به گلاویزی و زد و خورد هم خواهد کشید و من شخصا دهها مرتبه ناظر چنین مناظر اسف انگیز بوده‌ام و رکیک ترین کلمات را شنیده‌ام که فروشنده‌های لات به خانمی محترم و مسن که يك یا دو كيلو میوه انتخاب کرده بود گفته است، چون انتظار داشته این خانم هشت نه رقم میوه و از هر کدام سه چهار كيلو خریداری نماید و يك اسکناس هزار تومانی بدهد و بقیه آنرا پس نگیرد و صد تومان هم انعام پسرکی که میوه را از دکان به اتومبیل حمل میکند بدهد - و لخرجی اینهاست که میوه فروش و قصاب در لاس و گاس و منت کارلو قمار میکنند و پسرک سبدکش در همین طهران یکشب نود هزار تومان می‌بازد -

این نوکیسه‌های فرومایه هستند که دارند فرهنگ خشونت و ناسزا را سرعت گسترش میدهند و يك مشت حیوان درنده را بمردم چیره میکنند و زبان حسن سه‌کله

چاقوکش و ممد سه‌قاپ بار فروش را جانشین زبان سعدی و حافظ مینمایند - واقعا اسم این را بعد از این میشود زندگی گذاشت که انسان برای خرید يك كيلو سیب ششول بدست وسط دکان میوه فروش پیرد و با خالی کردن سه‌چهار تیر هوایی اعلام خطر کند و قبل از اینکه فحش بشنود فروشنده را به رگبار فحش بیند و پاکت میوه را بگیرد و پول را بصورت فروشنده پرتاب کند و عقب عقب از در بیرون رود، مثل يك گانگستر! - تعجب نکنید، این آینده نگری از سه چهار سال دیگرست، واقعا اگر برای تغییر این وضع راه حلی نیندیشیم به چنین روزی خواهیم افتاد - ما اکنون در این راه افتاده‌ایم و خودمان نمی‌فهمیم فساد، خشونت، زبان جاهلانه آمیخته به واژه‌های انگلیسی و فارسی باستان که نه فارسی سره است، نه پهلوی و نه دری و نه انگلیسی از یکطرف و بی‌ارتباطی و وحشتناک میان طبقات مختلف و حکومت مطلقه پول و هرزگی از طرف دیگر دارد اساس ملیت ما را دگرگون میکند - فضیلت‌ها دارند یکی پس از دیگری میمیرند - اساس خانواده که بر مهر و عاطفت بنا شده بود امروز اگر حجم کلان میراث آنرا تضمین نکند بکلی متزلزل است و گاهی میراث خواران برای زودتر رسیدن به ارث بوسائل مختلف میراث گذار را سر به نیست میکنند و میراث گذار از ترس جان و بظاهر برای گریز از مالیات در زمان حیات مصلحتاً فوت میکنند و اموالش را خودش میان وراثت تقسیم مینماید و نقل و انتقالاتی درست میکند که تا خودش زنده است اموال را در اختیار داشته باشد و با این مرگ مصلحتی گوش دولت را تباغوش می‌برد، همه کاره‌احتی مردن با ثقل و کلاه برداری توأم شده است - در هیچ عصری فساد تا این درجه در رگ و ریشه مردم راه نیافته بود - مردن در حال زندگی تفسیر گویای عصر ماست و زندگی جاوید با نام نیک پس از مرگ بکلی منسوخ شده است عصر غربی است، بدنامی اگر ایجاد درآمد کند هزار مرتبه برنامی که درآمد را از کف دهد ترجیح دارد، زندگی بهر قیمت ولو خود فروشی شعار ارزنده‌ای شده است - ملیت‌ها را امروز در جهان سرمایه‌داری متاسفانه در آمد ملی تشکیل میدهد و در آمد ملی مجموع درآمدهای مردم است و این درآمد بهر قیمتی ولو بندگی و بردگی تامین گردد و روز بروز بالاتر رود ملیت‌ها معتبرتر و در اقتصاد جهانی نام‌آورتر میشوند - بجای اصرار در اعطای فضای آزاد سیاسی در تلقین چیزهایی مثل آزادی که خود مردم باید ضرورت آنرا درک کنند با این نحوه اندیشیدن و ایجاد درآمد کردن مبارزه کنید دست این طفیلیهایی که بهر قیمت ایجاد درآمد میکنند از جان و مال و ناموس و فرهنگ مردم کوتاه کنید - فضای آزاد سیاسی را مردم بوجود آورده‌اند و خودشان هم اگر لیاقت نداشته باشند آنرا گسترش خواهند داد - هرچه بیشتر تظاهر به اعطای فضای آزاد سیاسی بنمائید بیشتر مصنوعی بودن آنرا آشکار میکنید و در نتیجه بیشتر خشم مردم را برمی‌انگیزید - این چه لطفی دارد که کار آنها را بحساب خود میگذارید - با آنها روراست باشید، آنها را از بالا نگاه نکنید، در کنار آنها بودن کارها را زودتر حل و فصل میکند - ملت و دولت يك هدف دارد، چرا موانع را از جلو پای یکدیگر برنمیدارید؟ دشمن مشترك شما این طفیلیهای پولساز بهر قیمت است، دست اینها را کوتاه کنید فضای آزاد سیاسی خود بخود خلق میشود -